

برای کارکردن برای خودم گذاشتم امیدوارم که این دانشجویها نترسند، بروند و در این شهرک ها و در جاهای مختلف در این مملکت جا برای کار زیاد دارد و این مملکت هم مال هیچ کس نیست. ایران است دیگر ولی جاهایی در مملکت سیاه است که قسمتی که از این مملکت جدا شده است. قسمت سیاه جدا شدن بحرین از ایران است. قسمت سیاه جدا شدن کوه های آارات از ایران است. اینها قسمت های سیاه است که من هر موقع واقعاً می بینم گریه ام می گیرد. نمی توانم خودم را کنترل کنم. ان شاء الله که همه تان موفق و مؤید باشید از آشنایی با همه شما خوشحال شدم.

الان ناآگاهی دارم. چقدر جای خالی وجود دارد؛ چقدر جاهای مختلف می روم واقعاً نمی دانم حتی در شیمی رشته تخصصی خودم. خیلی از چیزها را نمی دانم و الان احساس می کنم که واقعاً دوباره باید از اول شروع کنم؛ ولی به حساب زندگی آدم این طوری است دیگر. زندگی را باید آدم ارزش استفاده بکند؛ یعنی بازنشستگی اصلاً مفهوم ندارد من یک همکاری داشتم در امریکا پدر پلیمر سیلیکون بود؛ می دانید که سیلیکون خیلی همخوانی با بدن انسان دارد؛ مثلاً فرض کن چشم مصنوعی و پای مصنوعی سیلیکونی می سازند؛ خیلی همخوانی با بدن انسان دارد؛ ایشان بالای هشتاد و پنج سالش بود پروفیسور مور. عصای زدمی آمد می رفت با این سن و سالش می آمد می نشست. دانشجوی و گرند داشت و واقعاً من می رفتم این را می دیدم کیف می کردم بالاخره باید از این کسانی که تجربه داشتند حالا نه به صورت فعال صد درصد ولی به همان اندازه ای که می توانیم ازشان کمک بگیریم.

من که خودم تا بیست سال دیگر برای خودم جا گذاشتم کار بکنم اگر زنده بمانم این را